

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

محقق نائینی 7 در توضیح وجه دوم برای تفصی از استحاله‌ی اخذ قصد امر در متعلق می‌فرماید امر تعبدی و امر توصلی بالذات با هم مغایرند. ایشان در اشکال بر این وجه می‌فرماید اولاً این بیان دوباره برمی‌گردد به اینکه قصد امر مطلوب است، و قبلاً گفته شد که دواعی قریبه منحصر به قصد امر نیست. ثانیاً نمی‌توان تعقل کرد که ذات امر دارای تعبدیت و توصلیت است. محقق نائینی 7 در توضیح وجه سوم برای تفصی از استحاله‌ی اخذ قصد امر در متعلق می‌فرماید تعبدیت از خصوصیات عارض بر امر است و عروض این عرض از ناحیه‌ی غرض مولا می‌باشد. ایشان می‌فرماید مراد از غرض در این مقام، ملاکات احکام و مصالح موجود در افعال نیست. آن غرض در باب تکالیف هیچ اعتباری ندارد. اینجا دومین جایی است که از محقق نائینی 7 در اصول مطلبی در ردّ قول به مقاصد الشریعة استفاده می‌کنیم. ایشان قبلاً در بحث صحیح و اعم گفته‌اند که دواعی مثل ملاکات قابلیت ندارند که تکلیف به آنها تعلق گیرد. با توجه به بیانات مختلفی که تا اینجا مطرح شده است، عبادیت چند تفسیر پیدا کرده است. یک معنا این است که قصد امر در متعلق اخذ شود و فعل به قصد امر اتیان گردد. این تفسیر مشهور از تعبدیت است. محقق حائری 7 در تفسیر تعبدیت فرمودند اگر فعل إظهاراً لعظمة المولی اتیان شود، موجب عبادیت می‌گردد. بیان دیگر ایشان این بود که عدم دواعی نفسانیه با قصد امر ملازمه دارد. محقق نائینی 7 نیز سه وجه در تفسیر عبادیت مطرح کرده‌اند که همه‌ی آنها مورد بررسی قرار گرفت. باید دید در نهایت کدام تفسیر از عبادیت معقول است.

نظریه‌ی محقق بروجردی

ایشان هم از قائلین به امکان اخذ قصد امر در متعلق است و در مقابل استحاله‌ای که مرحوم آخوند 7 بیان کرد تحقیقی را ارائه می‌کند. ایشان در این تحقیق، سه مقدمه ذکر می‌کند و با این مقدمات، مخصوصاً مقدمه اول و دوم مطالب مسلمی که در کلمات آخوند 7 به عنوان یک اصل موضوعی پنداشته شد مخدوش می‌شود.

مقدمه‌ی اول

محقق بروجردی 7 در بیان مقدمه‌ی اول می‌فرماید:

ذکر مقدمات في مقام الجواب عن الإشكال:

و بالجملة ما ذكره في مقام الجواب لا يغني عن جوع. فالأولى أن نتعرض لما هو الحق في الجواب، و يتوقف بيانه على ذكر مقدمات:

المقدمة الأولى:

ما هو الداعي حقيقة إلى طاعة المولى و إتيان ما أمر به، أمر قلبي راسخ في نفس العبد، يختلف بحسب تفاوت درجات العبيد و اختلاف حالاتهم و ملكاتهم، فمنهم من رسخت في قلبه محبة المولى و العشق إليه، و باعتبار ذلك يصدر عنه و عن جوارحه جميع

ما أحبه المولى و جميع ما أمر به.

و بعضهم ممن وجد في قلبه ملكة الشكر و صار بحسب ذاته عبدا شكورا، و باعتبار هذه الملكة تصدر عنه إطاعة أوامر المولى لأجل كونها من مصاديق الشكر. و منهم من وجد في قلبه ملكة الخوف من عقاب المولى، أو ملكة الشوق إلى ثوابه و رضوانه، أو رسخت في نفسه عظمة المولى و جلاله و كبرياؤه، فصار مقهورا في جنب عظمته، و باعتبار هذه الملكة القلبية صار مطيعا لأوامر مولاه.

و بالجملة: ما يصير داعيا للعبد و محركا إياه نحو إطاعة المولى هو إحدى هذه الملكات الخمس النفسانية و غيرها من الملكات الراسخة. و على هذا فما اشتهر من تسمية الأمر الصادر عن المولى داعيا فاسد جدا، ضرورة أن صرف الأمر لا يصير داعيا و محركا للعبد، ما لم يوجد في نفسه أحد الدواعي الخمسة المذكورة، أو غيرها من الدواعي القلبية المقتضية للإطاعة، كما يشاهد ذلك في الكفار و العصاة. نعم هنا شيء آخر، و هو أنه بعد أن ثبتت للعبد إحدى الملكات القلبية المقتضية لإطاعة المولى، و صار نفسه - باعتبار ذلك - منتظرا لصدور الأمر عن المولى، حتى يوافقه و يمتثله، يكون لصدور الأمر عن المولى أيضا دخالة في تحقق الإطاعة و الموافقة، فإنه المحقق لموضوع الطاعة و يصير بمنزلة الصغرى لتلك الكبريات. فالداعي حالة بسيطة موجودة في النفس مقتضية للإطاعة بنحو الإجمال، و الأمر محقق لموضوعها و موجب لتحريك الداعي القلبي و تأثيره في تحقق متعلقه، و ما هو الملاك في عبادية العمل و مقربيته إلى ساحة المولى هو صدوره عن إحدى هذه الدواعي و الملكات الحسنة، و ليس للأمر، بما هو أمر، تأثير في مقربية العمل أصلا، فان المحقق لعبادية العمل هو صدوره عن داع إلهي، و قد عرفت أن ما هو الداعي حقيقة عبارة عن الملكة القلبية، نعم يمكن بنحو المسامحة تسمية الأمر أيضا داعيا من جهة دخالته في تحقق الطاعة عن وجد في نفسه إحدى الملكات القلبية، و ما ذكرنا واضح لمن له أدنى تأمل [1]. [2]

مشهور این است که آنچه داعی برای عمل و محرک برای انجام مأمور به است امر مولا می باشد، در حالی که این حرف درستی نیست و مجرد امر نمی تواند داعی باشد. اگر در نفس مکلف اعتقاد به مولویت مولا و محبت او یا ملکه‌ی شکر یا خوف از عقاب و یا شوق به ثواب نباشد و یا در نفس او عظمت و جلالت مولا رسوخ نکرده باشد، امر چگونه می تواند داعی برای انجام فعل و محرک مکلف برای امتثال شود؟

قبلاً گفته شد که یکی از وجوه استحاله مبتنی بر این مطلب است که الأمر يكون داعياً و محرکاً. محقق بروجردی با این مقدمه چنین مطلبی را نقد می کند و می فرماید تا زمانی که در عبد ملکه و حالت نفسانی برای اطاعت نباشد اصلاً محرکیتی برای امر قابل تصور نیست. وقتی یکی از دواعی قلبیه‌ای که ذکر شد در نفس او بود، امر مولا محقق موضوع و صغرای طاعت است. امر فقط همین اندازه تأثیر دارد که به عبد می گوید چه فعلی از نظر مولا عبادت است و الا آنچه عبد را تحریک به سمت انجام آن فعل می کند عبارت از دواعی قلبیه‌ای است که گفتیم. نتیجه این است که آنچه موجب عبادیت و مقربیت عمل است صدور این عمل به سبب یکی از این دواعی قلبی است. آن هنگام که عمل ناشی از اعتقاد قلبی عبد صادر شود عبادت است.

روایت معروفی از امیرالمؤمنین ؛ وارد شده است که حضرت می فرماید:

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ». [3]

هر سه گروه اهل عبادتند یعنی آنکه برای جنت نماز می خواند خدا را عبادت می کند ولی عبادت او عبادت تجار است. این نشان می دهد که عبادت امری تشکیکی است. قصد امر یک چیز بسیطی است و نمی تواند ملاک عبادیت باشد. گرچه مشهور مثل آخوند 7 و محقق نائینی 7 بنا بر همین مبنا پیش رفته اند و لکن محقق بروجردی 7 معتقد است عبادیت عمل ناشی از صدور فعل

از یکی از دواعی قلبی است. اینکه کسی در قلب خود هیچ یک از دواعی از قبیل محبت مولا یا عظمت او و یا خوف از نار و شوق به ثواب و مانند آنها وجود نداشته باشد، امر بما هو امر هیچ تاثیری در مقربیت ندارد، هم چنان که در کفار و عصاة این گونه است. اگر می‌گوییم امر داعی است از باب مسامحه می‌باشد، چون محقق صغرای عبادت و اطاعت در عالم خارج است.

اگر گفته شود عبادیت یعنی صدور به داعی امر، در این صورت دیگر عبادت مرتبه بردار نخواهد بود و نماز یک عارف با عامی تفاوتی نخواهد داشت و همگی در یک مرتبه خواهند بود؛ چرا که عبادیت یک ملاک خواهد داشت و آن هم قصد امر است که امر بسیطی است و از هر دو صادر شده است. در حالی که بالوجدان برای ما روشن است و از آیات و روایات استفاده می‌شود که عبادت دارای مراتبی است که قابل شمارش و احصاء نیست. یک مرتبه از عبادت همان است که رسول خدا [و ائمه‌ی معصومین = انجام می‌دهند و مرتبه‌ی دیگر مربوط به انسان‌هایی است که تالی تلو معصوم هستند تا برسد به اضعف عباد. حتی در انسان سالک هم این مراحل متفاوت است و محبت مولا در قلب او هر روز شدیدتر می‌شود. هر چه محبت قوی‌تر شود عبادت هم قوی‌تر خواهد شد. هر چه عظمت مولا در نزد انسان بیشتر باشد، عبادت انسان رنگ دیگری پیدا خواهد کرد. از این جهت ریشه‌ی عبادیت باید در چیزی باشد که قابل تشکیک است. از این مطلب معلوم می‌شود که مقرب انسان تنها همان ملکات و حالات نفسانی است. در مقابل، واجب توصلی مرتبه‌بردار نیست. بنابراین محقق بروجردی 7 در مقدمه‌ی اول، این مطلب که امر داعی به فعل باشد را انکار می‌کند.

مقدمه‌ی دوم

محقق بروجردی 7 در مقدمه‌ی دوم خویش می‌فرماید این مطلب که «الأمر لا يدعوا إلا إلى متعلقه» حرف صحیحی نیست. مرحوم آخوند 7 می‌فرماید اگر قصد امر در متعلق اخذ شده باشد و شخص بخواهد ذات صلاة را به تنهایی به قصد امر اتیان کند، صحیح نیست؛ چرا که ذات صلاة امر ندارد و متعلق امر حصه‌ی صلاة است، یعنی صلاة با قصد امر و قاعده این است که «الأمر لا يدعوا إلا إلى متعلقه». محقق بروجردی 7 در نقد این فرمایش می‌گوید:

المقدمة الثانية:

لا إشكال في أن الأمر المتعلق بشيء كما يكون داعيا إلى إيجاد نفس ذلك الشيء كذلك يكون داعيا إلى إيجاد أجزائه الخارجية و العقلية و مقدماته الخارجية، فإن العبد الذي وجد في نفسه إحدى الدواعي القلبية التي أشرنا إليها، و صار باعتبار ذلك بصدد إطاعة أوامر المولى، كما يوجد متعلق الأمر بداعي الأمر المتعلق به بالمعنى الذي يتصور لداعوية الأمر، كذلك يوجد مقدماته بنفس هذا الداعي، من دون أن ينتظر في ذلك تعلق أمر بها على حدة. و يكفي في عباديتها و مقربيتها أيضا قصد إطاعة الأمر المتعلق بذاتها، لكونها في طريق إطاعة الأمر المتعلق به، و لا نحتاج في عبادية الأجزاء و المقدمات إلى تعلق أمر نفسي أو غيري بها، فإن لم نقل بوجوب المقدمة تبعا لذاتها، و لم يتعلق بها أمر نفسي أيضا، لكفى في عباديتها قصد الأمر المتعلق بذاتها، بل لو قلنا بوجوب المقدمة و تعلق أمر غيري بها أمكن أن يقال أيضا بعدم كفاية قصده في عبادية متعلقه، لعدم كونه أمرا حقيقيا، بل هو نحو من الأمر يساوق وجوده العدم و الحاصل: أن ما اشتهر من أن الأمر لا يدعو إلا إلى متعلقه فاسد، فإن الأمر كما يدعو إلى متعلقه يدعو إلى جميع ما يتوقف عليه المتعلق أيضا، و المحقق لعباديتها و مقربيتها أيضا نفس الأمر المتعلق بذاتها، و السر في ذلك أن الداعي الحقيقي على ما عرفت ليس عبارة عن الأمر، بل هو عبارة عن الملكة الراسخة النفسانية الداعية إلى الطاعة بنحو الإجمال، و الأمر محقق لموضوعها من جهة أنها تتوقف على وجود الأمر خارجا، و حينئذ فإذا صدر الأمر عن المولى متعلقا بشيء له مقدمات فذلك الداعي القلبي بوحدته و بساطته يوجب تحرك عضلات العبد نحو إيجاد متعلق الأمر بجميع ما يتوقف عليه، و كل ما صدر عن إحدى هذه الملكات الحسنة فهو مما يقرب العبد إلى ساحة المولى من غير فرق في ذلك بين نفس متعلق الأمر، و بين أجزائه و مقدماته الوجودية و العلمية.[4]

ادعای ایشان این است که امر همان طور که به متعلق دعوت می‌کند به جميع ما يتوقف عليه المتعلق هم دعوت می‌کند، حتی

مقدمات تحلیلیه‌ی عقلیه. سایر اجزاء و شرایط و مقدمات نیاز به امر مستقل ندارند. وقتی امر صغرای طاعت که همان ذی المقدمه باشد را معلوم کند و داعی قلبی برای اتیان آن نیز وجود دارد، [5] همان داعی قلبی نسبت به تمام مقدمات این ذی المقدمه وجود دارد و نیاز نیست که امر نفسی یا غیره دیگری به مقدمات تعلق گیرد. عبد وقتی می‌بیند مولا از او اتیان فعل را طلب می‌کند و این فعل دارای مقدماتی عقلی یا خارجی است دیگر منتظر نمی‌نشیند تا امر دیگری به مقدمات تعلق گیرد، بلکه با همان دواعی قلبی خود به سمت اتیان مقدمات هم می‌رود و همان کافی است. پس امر متعلق به ذی المقدمه کافی برای عبادیت اجزاء و مقدمات دیگر است؛ چرا که قبلاً گفته شد ملاک در عبادیت همان دواعی قلبیه‌ای است که در نفس عبد وجود دارد.

در اینجا دو مبنا وجود دارد: اگر قائل نیستیم که مقدمه به تبع ذی المقدمه وجوب دارد و همچنین امر نفسی نیز به آن تعلق نگرفته است، امر به ذی المقدمه در عبادیت مقدمه به بیانی که گذشت کفایت می‌کند. بلکه اگر قائل به وجوب مقدمه شدیم؛ گفتیم که امر غیره به آن تعلق گرفته است، ممکن است گفته شود که باز هم قصد ذی المقدمه در عبادیت مقدمه کفایت می‌کند؛ زیرا امر غیره امری حقیقی نیست و وجودش با عدمش یکی است. امر حقیقی همان امری است که به کل تعلق پیدا کرده است، یعنی امر به ذی المقدمه و به خاطر همان امر به ذی المقدمه است که عبادیت مقدمات هم محقق می‌شود. پس مقدمات هم به خاطر همان داعی قلبی به اتیان ذی المقدمه، مقربیت خواهند داشت. آنچه موجب امتثال و محرک به سمت عمل است همان داعی قلبی است و مقدماتی که اتیان متعلق متوقف بر آن هستند به واسطه‌ی این دواعی قلبیه عبادیت و مقربیت پیدا می‌کنند. محقق بروجردی 7 بعد از این به بیان مقدمه سوم پرداخته و در نهایت تحقیق خوبی ارائه می‌کند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1]. أقول: الظاهر أن داعي الفعل عبارة عن علته الغائية، سواء كانت غاية نهائية محبوبة بالذات أو كانت غاية متوسطة واقعة في سلسلة العلل لما هو محبوب بالذات، و بعبارة أخرى الداعي عبارة عما يتأخر عن الفعل بحسب الوجود و يتقدم عليه بحسب التصور، بحيث يتولد من إرادته إرادة الفعل، و لا فرق في ذلك بين أن تكون الغاية موجودة بوجود مستقل ممتاز عن ذي الغاية، أو تكون أمرا انتزاعيا موجودا بنفس وجوده، و على الأول فلا فرق أيضا بين أن تكون من المسببات التوليدية التي لا تتوسط الإرادة بينها و بين أسبابها، و بين أن لا تكون كذلك. و مما ذكرنا يظهر أن في عد الملكات النفسانية دواع للأفعال نحو مسامحة، فإن حب المولى أو الشوق إلى ثوابه أو الخوف من عقابه مثلا ليس علة غائية، بل الذي يترتب على العمل هو حصول محبوب المولى أو حصول ثوابه، أو التخلص من عقابه و نحو ذلك، غاية الأمر ان الأول أمر ينتزع عن نفس العمل، و قد عرفت أنه لا فرق في الداعي بين كونه موجودا بوجود مستقل، و بين غيره. و ما اشتهر بينهم من عد الأمر داعيا، فلعل مرادهم من ذلك جعل عنوان موافقة الأمر داعيا، و هي عنوان ينتزع عن الفعل الخارجي، و يصح عدها غاية له. ح - ع - م.

[2]. حسين بروجردی، نهاية الأصول، حسينعلی منتظری (قم: تفکر، 1415)، ج 1، 116-117.

[3]. نهج البلاغه: حکمت 237.

ترجمه: گروهی خدا را به امید بخشش پرستش کردند، که این پرستش بازرگانان است، و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند که این عبادت بردگان است، و گروهی خدا را از روی سپاسگزاری پرستیدند و این پرستش آزادگان است.

[4]. همان، 118-119.

[5]. یعنی در اینجا هم کبری وجود دارد که عبارت باشد از محرکیت دواعی قلبی به طاعت، و صغری هم وجود دارد، چرا که مأمور به توسط امر آشکار شده است.

منابع

- بروجردی، حسین. نهاية الأصول. حسينعلی منتظری. قم: تفکر، 1415.